

# بخش سوم

## تولید اضافه ارزش مطلق

### فصل پنجم:

## روند\* کار و روند ارزش افزایی

### ۱- روند کار

مصرف نیروی کار خود کار است. خریدار نیروی کار، آن نیرو را با به کار واداشتن فروشنده اش، به مصرف می رساند. فروشنده ی نیروی کار بالفعل (actu) نیروی کار فعال می گردد و کارگر می شود در حالی که قبلاً فقط بالقوه (potentia) کارگر بود. برای این که کارش در کالاها مجسم گردد باید پیش از هر چیز در ارزش های مصرف یعنی در اشیائی که به درد رفع نوعی از احتیاجات می خورند، بیان شود. پس آن چه که سرمایه دار کارگر را به آماده ساختن آن وامی دارد عبارت از یک ارزش مصرف خاص، یک جنس مشخص است. در ماهیت عمومی ارزش های مصرف یا خواسته ها، از این جهت که برای سرمایه دارو تحت نظارت او آماده

---

\*- ما در این فصل و فصول آینده کلمه ی روند را به جای پروسه استعمال می کنیم و در عین حال می کوشیم با استعمال هر دو کلمه ذهن خواننده را بیگانگی مفهوم روند و کلمه ی خارجی پروسه معتاد سازیم.

می شوند، تغییری حاصل نمی شود. بنابر این پروسه ی کار را بدواً باید مستقل از هر شکل مشخص اجتماعی مورد مطالعه قرار داد.

در مرحله ی نخست کار عبارت از پروسه ای ست بین انسان و طبیعت، پروسه ای که طی آن انسان فعالیت خویش را واسطه ی تبادل موادّ بین خود و طبیعت قرار می دهد، آن را منظم می کند و تحت نظارت می گیرد. انسان خود در برابر موادّ طبیعت مانند یک نیروی طبیعی قرار می گیرد. وی قوای طبیعی ای را که در کالبد خود دارد، بازوها، پاها، سر و دستش را به حرکت در می آورد تا مواد طبیعی را به صورتی که برای زندگی خود او قابل استفاده باشد تحت اختیار درآورد. در حالی که وی با این حرکت روی طبیعت خارج از خود تأثیر می کند و آن را دگرگون می سازد، در عین حال طبیعت ویژه ی خویش را نیز تغییر می دهد. وی به استعداداتی که در نهاد این طبیعت خفته است تکامل می بخشد و بازی نیروهای آن را تحت تسلط خویش در می آورد. ما در این جا به اشکال ابتدائی کار که جنبه ی حیوانی و غریزی دارد کاری نداریم. آن وضعی که کار انسانی هنوز شکل اولیه ی غریزی خود را از دست نداده است نسبت به اوضاع و احوالی که کارگر به مثابه ی فروشنده ی نیروی کار خویش به بازار کالا می آید، در حکم ادوار وازمنه ی ابتدائی است. ما کار را در آن صورتی که منحصرأ به انسان تعلق دارد مورد بحث قرار می دهیم. عنکبوت آعمالی انجام می دهد که به کار نساج شباهت دارد و زنبور عسل با ساختمان حجره های مومی خود موجب حیرت برخی از استادان معماری می گردد. ولی آن چه از پیش بدترین معمار را از بهترین زنبور عسل متمایز می سازد این است که معمار پیش از آن که حجره را در کندو بنا کند در سر خود می سازد. در پایان پروسه ی کار نتیجه ای حاصل می شود که از آغاز در تصور کارگر و بنابر این به طور ذهنی وجود داشت. نه تنها وی تغییر شکلی به طبیعت اعمال می کند، بلکه او در عین حال به هدف خود در طبیعت تحقق می بخشد، هدفی که خود از آن آگاه است و مانند قانونی بر نوع و چگونگی اعمال او حکومت می کند و اراده اش باید از آن تبعیت نماید.

و این تبعیت عملی منفرد و تنها نیست. علاوه بر کشش آن اعضایی که کار انجام می دهند در تمام مدت کار اراده‌ی متناسب با هدفی لازم است که در دقت بروز می کند و هر قدر محتوی کار و شرایط اجراء آن برای کارگر کمتر جالب باشد و بنابراین این هر قدر کارگر آن را کمتر به مثابه‌ی عمل عادی نیروهای جسمانی و معنوی خویش احساس کند، این کشش اراده بیشتر است.

عوامل ساده‌ی پروسه‌ی کار عبارتند از فعالیت طبق هدف یا خود کار، محمول کار و وسیله‌ی کار.

زمین (که از لحاظ اقتصادی شامل آب نیز هست) هم چنان که از ابتداء انسان را از جهت آذوقه یعنی وسائل آماده‌ی زندگی تأمین می کند<sup>۱</sup> بدون دخالت عمل انسان، خود به مثابه‌ی محمول کار عمومی بشری نیز وجود دارد. کلیه‌ی اشیایی که کار فقط بستگی مستقیم آن‌ها را با زمین قطع می کند محمولات کاری هستند که طبیعت به انسان عنایت کرده است. از این قبیل است که ماهی که به وسیله‌ی صید از عنصر حیاتی خود، آب، جدا می شود، درختی که در جنگل دست نخورده قطع می گردد یا سنگ معدنی که از رگه‌ی خود کنده می شود. اما اگر قبلاً کاری در محمول یا مورد کار نفوذ کرده باشد، مثلاً مانند سنگ معدنی که به وسیله‌ی شست و شو آماده شده باشد، ما آن را ماده‌ی خام می نامیم. هر ماده‌ی خامی محمول کار هست ولی هر محمول کار ماده‌ی خام نیست. محمول کار هنگامی ماده‌ی خام می شود که به وسیله‌ی کار تغییراتی در آن به وجود آمده باشد.

وسیله‌ی کار عبارت از چیز یا مجموعه‌ی اشیایی است که کارگر بین خود و محمول کارش قرار می دهد و از آن به مثابه‌ی سرایت دهنده‌ی عمل خود بر شئی مورد کار استفاده می کند. وی خواص مکانیکی، فیزیکی و شیمیایی برخی از اشیاء

<sup>۱</sup> - "محصولات خود روی زمین که به مقدار کم و کاملاً مستقل از انسان وجود دارند، گوئی از طرف طبیعت به همان شیوه عطا شده اند که در زندگی معمول است یعنی آن چنان که به جوانی مبلغ کمی می دهند تا وی بتواند بدان وسیله کار کند و نیکبختی خود را تأمین نماید." (James Stuart: „Principles of Political Economy“. Dublin, ۱۷۷۰. vol. P. ۱۱۶).

را مورد استفاده قرار می دهد تا طبق هدف خویش آن ها را به مثابه ی قوه به روی یکدیگر تأثیر دهد.<sup>۲</sup> صرف نظر از وسایل معیشتی که انسان به طور آماده به چنگ می آورد، مانند میوه هانی که می چیند و در واقع تنها از اعضای بدن خود به مثابه ی وسیله ی کار استفاده می کند، آن چیزی که کارگر مستقیماً تحت استیلای خود در می آورد کار نیست بلکه وسایل کار است. بدین طریق انسان اشیاء طبیعی را تبدیل به عامل فعالیت خود می کند و با ضمیمه کردن آن ها به اعضاء بدن خویش، علی رغم آن چه در تورات آمده است، سیمای طبیعی خویش را بسط می دهد. زمین هم چنان که انبار آذوقه ی ابتدائی انسان است زرادخانه ی اولیه ی وسایل تولید وی نیز به شمار می رود. مثلاً زمین سنگی را که انسان برای سائیدن، بریدن، فشردن، پرتاب کردن و غیره به کار می برد، به وی ارزانی می دارد. خود زمین نیز وسیله ی کار است ولی با وجود این آغاز خدمت وی به مثابه ی وسیله ی کار در کشاورزی باز مستلزم یک سلسله وسایل دیگر کار و درجه ی نسبتاً توسعه یافته ای از نیروی کار است.<sup>۳</sup> به طور کلی به محض این که پروسه ی کار تا حدودی توسعه می یابد ناچار به وسایل کاری احتیاج پیدا می کند که روی آن ها قبلاً کار شده باشد. در قدیمی ترین غارهایی که انسان زندگی کرده است افزار و اسلحه ی سنگی دیده می شود. در آغاز تاریخ بشر حیوان رام شده، یعنی حیوانی که به وسیله ی کار تغییر یافته و اهلی گردیده است، در جنب سنگ، چوب، استخوان و صدفی که پرداخت شده

<sup>۲</sup> - "عقل به همان اندازه که نیرنگ باز است تواناست. نیرنگ آن به طور کلی عبارت از این فعالیت واسطه تراش است که اشیاء را در حالی قرار می دهد که بنابر طبیعت خاص خود به روی یکدیگر تأثیر می کنند و به فعل و انفعال نسبت به هم می پردازند و بدون این که خود مستقیماً در این پروسه مداخله ای کنند، آن ها را فقط به سوی هدف خویش می کشاند.

(Hegel: „Enzyklopädie“, Erster Teil. „Die Logik“, Berlin, ۱۸۴۰, S. ۳۸۲).

هگل: دائرة المعارف- بخش نخست. منطق. برلین ۱۸۴۰ صفحه ی ۳۸۲

<sup>۳</sup> - گانبل (Ganilh) در کتاب تئوری علم اقتصاد خود (پاریس ۱۸۱۵) که ناگفته نماند کتاب بی مایه ای است، در مقابل نظریه ی فیزیوکرات ها سلسله ی عظیم پروسه های کاری که کشاورزی به معنای خاص با آن ها ملازمه دارد شمارش می کند.

مهم ترین نقش را به مثابه ی وسیله ی کار ایفا می کند<sup>۴</sup>. استعمال و ایجاد وسائل کار، با این که به صورت نطفه ای در نزد برخی از انواع حیوانات وجود دارد، صفت ممیزه ی پروسه ی کار ویژه ی انسانی است و به همین سبب است که فرانکلین انسان را حیوان افزار ساز (a toolmaking animal) تعریف می کند.

همان قدر که ساختمان استخوان های فسیل شده برای شناسایی سازمان بدنی انواع حیواناتی که نسل آن ها بر افتاده مهم است، به همان اندازه نیز بقایای وسائل کار برای قضاوت درباره ی اقتصاد ساخت های اجتماعی سپری شده اهمیت دارد. وجه تمایز دوران های اقتصادی در این نیست که چه چیزی ساخته می شود، بلکه در آن است که چگونه و با چه وسائل کاری ساخته شده است<sup>۵</sup>. وسائل کار نه تنها درجه سنج تکامل نیروی کار انسانی به شمار می آیند بلکه نشان دهنده ی محاسبات اجتماعی ای هستند که در درون آن کار انجام می گیرد.

از میان وسائل کار، وسائل مکانیکی کار که می توان مجموعه ی آن ها را دستگاه استخوانی و عضلانی تولید نامید، بیشتر معرف صفات مشخصه ی دوران تولید اجتماعی معینی هستند تا آن وسائلی از قبیل ظرف، سبد، کوزه، تنگ و غیره که فقط برای نگاهداری محصولات کار به کار می روند و به طور کلی مجموعه ی آن ها را

<sup>۴</sup>- تورگو (\*) Turgot در نوشته ی خود (۱۷۶۶)

"Réflexion sur la formation et la distribution des richesses" اهمیت دام

رام شده را برای آغاز کشت و کار به خوبی توضیح داده است.

(\*) - Anne, Robert, Jacques, baron de Turgot. (۱۷۲۷-۱۷۸۱) اقتصاددان فرانسوی و وزیر لوئی شانزدهم از مکتب فیزیوکرات ها و برجسته ترین شاگرد دکتر کنه که بنا به قول مارکس "با وی مکتب فیزیوکراتیک به منتها درجه ی اول خود رسید".<sup>۵</sup> از میان کلیه ی کالاها، کالاهای صرفاً تجملی برای مقایسه ی تکنولوژی دوران های مختلفه ی تولید کم اهمیت تر هستند.

<sup>۵a</sup> - (زیرنویس چاپ دوم) - هر چند تاریخ هائی که تا کنون نوشته شده درباره ی تکامل تولید مادی که پایه ی هر زندگی اجتماعی و بنا بر این مبنای هر تاریخ واقعی است کمتر سخن می گویند، ولی بر پایه ی تحقیقات علوم طبیعی، نه آن چه تحقیقات تاریخی خوانده می شود، لااقل از مننه ی ما قبل تاریخ بنا بر افزار و سلاح هائی که به دست آمده تحت نام عهد سنگ، عهد مفرغ و عهد آهن تقسیم بندی شده است.

می توان به مثابه ی دستگاه عروقی تولید تلقی نمود. وسائل مزبور در مورد ساخت محصولات شیمیایی تازه شروع به ایفاء نقش پراهمیتی می کنند.<sup>a</sup>

در معنایی وسیع تر پروسه ی کار در اعداد و سائل خود، علاوه بر اشیائی که واسطه ی تأثیر کار بر محمول آن می گردند و بالنتیجه به نحوی از انحاء به مثابه ی سرایت دهنده ی عملی به کار می روند، کلیه ی شرایط مادی را نیز در بر می گیرد که برای انجام پروسه ضرورت دارند. این شرایط در پروسه ی کار مستقیماً دخالت ندارند ولی بدون آن ها پروسه یا اصلاً انجام پذیر نیست و یا به طور ناقص انجام می شود. خود زمین باز از زمره ی این قبیل وسیله ی عام کار به شمار می آید زیرا زمین به کارگر مکانی را که در آن استقرار می یابد (locus standi) و هم چنین میدانی را که پروسه ی کار در آن انجام می گیرد (field of employment) عطا می کند. از جمله وسائل کاری که قبلاً به وسیله ی کار آماده شده اند می توان به طور مثال از ساختمان های محل کار، کانال ها و راه ها و غیره نام برد.

پس در پروسه ی کار فعالیت انسان، به مدد وسائل کار، آن تغییراتی را که از پیش مورد نظر بوده است در محمول کار به وجود می آورد. پروسه با محصول خاتمه می یابد. محصول پروسه عبارت از یک ارزش مصرف یعنی ماده ای طبیعی است که برحسب نیازمندی های انسان تغییر شکل یافته است. کار با محمول خویش در آمیخته است. کار تجسم یافته و محمول، کار به خود گرفته است. آن چه از جانب کارگر به شکل حرکت جلوه می کرد اکنون از سوی محصول مانند خاصیتی در حال سکون، در صورت هستی دیده می شود. کارگر بافته است و محصول بافته ای ست.

اکنون اگر مجموع پروسه را از نقطه ی نظر نتیجه اش که محصول است مورد توجه قرار دهیم وسائل کار و محمول کار هر دو به مثابه ی وسائل تولید<sup>۱</sup> و خود کار نیز مانند کار بارآور<sup>۷</sup> دیده می شوند.

<sup>۱</sup> - به نظر متضاد می آید که مثلاً ماهی نگرفته وسیله ی تولید برای ماهی گیری نامیده می شود. ولی هنوز تا کنون چنین هنری کشف نشده است که ماهی را در آبی صید کنند که ماهی نداشته باشد.

اگر ارزش مصرفی به مثابه ی محصول از پروسه ی کار خارج می شود در عوض ارزش های مصرف دیگری که خود محصول پروسه های گذشته کار هستند تحت عنوان وسائل تولید در این پروسه وارد می شوند. همین ارزش مصرفی که محصول این پروسه ی کار است خود وسیله ی تولید برای آن کار دیگر می گردد. بنابر این محصولات، تنها نتیجه ی پروسه ی کار نیستند بلکه در عین حال شرط آن نیز به شمار می آیند.

به استثناء صنایع استخراجی، مانند معادن، شکار، ماهی گیری و غیره، که محصول کارشان به وسیله ی طبیعت ارزانی شده است (و نیز در آن قسمت از کشاورزی که مربوط به آباد کردن زمین های بکر و بایر است) کلیه ی شعب دیگر صنعت با محصولی سر و کار دارند که ماده ی خام نامیده می شود یعنی محصولی که قبلاً کار در آن نشست کرده و خود محصول کار است. از همین قرار است مثلاً بذر در کشاورزی. حیوانات و نباتات که معمولاً محصولات طبیعی تلقی می گردند در شکل کنونی خود نه تنها محصول کار سال گذشته نیستند بلکه نتیجه ی تحولات ممتدی هستند که به وسیله ی نسل های بسیار تحت مراقبت انسان و توسط کار وی ایجاد شده اند. و اما درباره ی وسائل کار به طور اخص، سطحی ترین نگاه کافی است تا آثار کار گذشته در اکثریت عظیم آن ها دیده شود.

ماده ی خام ممکن است ماده ی اصلی محصولی باشد یا فقط به مثابه ی مواد کمکی در ایجاد آن محصول وارد گردد. مواد کمکی یا توسط وسائل کار مصرف می شوند مانند ذغال سنگ به وسیله ی ماشین بخار، روغن به وسیله ی چرخ، یونجه به وسیله ی اسب بارکش، یا این که به ماده ی خام ضمیمه می شوند تا در آن تغییری مادی ایجاد نمایند، مانند کمر برای سفید کردن پارچه، ذغال سنگ برای آهن، رنگ برای پشم، و یا به انجام خود کار کمک می کنند مثل موادی که برای روشنایی و گرم کردن کارگاه به کار می روند. در مورد ساخت محصولات شیمیایی به طور اخص،

<sup>۷</sup> - این تعریف کار بار آور که از نقطه ی نظر پروسه ی ساده ی کار داده شده است به هیچ وجه برای پروسه ی تولید سرمایه داری کافی نیست.

تفاوتی که بین ماده ی اصلی و ماده ی کمکی وجود دارد زائل می شود زیرا هیچ یک از مواد مورد استعمال دوباره به صورت ماده ی اصلی محصول بر نمی گردد.<sup>۱</sup> نظر به این که هر شئی دارای خواص متنوعی است و بنابر این می تواند در مورد متعدد مورد استفاده قرار گیرد لذا محصول واحد ممکن است ماده ی خام برای پروسه های مختلف کار گردد. مثلاً گندم در عین حال هم برای آسیابان و هم برای نشاسته گر، هم برای عرق گیر و هم دامپرور و غیره به مثابه ی ماده ی خام به کار می رود و نیز مانند بذر ماده ی خام برای تولید خود می گردد. و هم چنین در صنعت معدنی ذغال از آن به مثابه ی محصول خارج می شود و در همان صنعت مانند وسیله ی تولید به کار می رود.

محصول واحدی می تواند در یک پروسه ی کار هم به عنوان وسیله ی کار و هم مانند ماده ی خام به کار رود. مثلاً حیوانی که در مورد پرورکاری خود ماده ی خامی است و روی آن کار انجام می گیرد در عین حال وسیله ی تدارک کود نیز هست. یک محصول که به شکل آماده برای مصرف موجود است می تواند به نوبه ی خود ماده ی خام برای محصول دیگر گردد مثل انگور که ماده خام شراب سازی است. یا ممکن است کار، محصولی به وجود آورد که فقط به مثابه ی ماده ی خام قابل استفاده باشد. در این حالت محصول مزبور نیم ساخته\* نامیده می شود یا بهتر است آن را مرحله ساخته\*\* خواند مثل پنبه، نخ کلاف، نخ قرقره و مانند آن ها. ماده ی خام

<sup>۱</sup> - استورش Storch ماده ی خام به طور اخص را که ماده "Matière" می نامد از مواد کمکی که وی آن ها را مصالح "Materiaux" می خواند فرق می گذارد و شربولیه(\*) Cherbuliez مواد کمکی را مواد توسلی Matière instrumentales می نامد.  
 (\*) - آنتوان الیزه شربولیه Antoine Elisée Cherbuliez (۱۷۹۳ - ۱۸۷۹) سیاستمدار و اقتصاددان سوئیسی شاگرد سیسموندی.

\* - آلمانی Halbfabrikat - فرانسه Demi-facon

\*\* - Stufenfabrikat. منظور مارکس از این اصطلاح که آن را بهتر از اصطلاح معمولی "نیم ساخته" دانسته است این است که محصول مورد نظر به هر حال تمام است و نیم ساخته نیست منتها هدف خاص این نوع تولید تهیه ی مواد خام برای تولید دیگر است و بنابر این مرحله ای از تولید آینده را تشکیل می دهد و به همین سبب به نظر مارکس اصطلاح نیم ساخته

اصلی با این که خود محصولی است ممکن است ناگزیر شود از یک سلسله تغییرات مختلفه بگذرد و در شکل پیاپی تغییر یافته ای همواره از نو وظیفه ی ماده ی خام را تا آخرین پروسه ی کار، که وی را به صورت وسیله ی معیشت یا وسیله ی کار آماده بیرون می دهد، ایفا نماید.

پس دیده می شود که ماده ی خام بودن، وسیله ی کار یا محصول تلقی شدن یک ارزش مصرف با نقش مشخصی که وی در پروسه ی کار ایفا می کند و مقامی که در این پروسه اشغال می نماید بستگی تام و تمام دارد و با تغییر این مقام آن تشخیص نیز تغییر می کند.

بنابر این هر گاه در درون یک پروسه ی جدید کار محصولاتی به مثابه ی وسیله ی تولید وارد شوند صفت محصول بودن خود را از دست می دهند و باز فقط مانند عوامل مادی کار زنده عمل می کنند. ریسنده دوک را فقط مانند وسیله و ایاف کتان را به عنوان محمول ریسندگی تلقی می کند. بدیهی است که بدون مصالح و دوک رشتن میسر نیست. بنابر این وجود قبلی این محصولات از آغاز ریسندگی مفروض است. ولی در خود این پروسه مسئله ی این که کتان و دوک محصول کارهای گذشته هستند همان اندازه بی تفاوت است که در مورد خوراک مسئله ی این که نان محصول کارهای قبلی دهقان، آسیابان، نانوا و غیره است بی تفاوت تلقی می گردد. به عکس هنگامی وسائل تولید خصلت خود را به مثابه ی محصولات کار گذشته بروز می دهند که در پروسه ی کار نقانصی به ظهور رسد. کاردی که نمی بُرد، نخ که پیوسته پاره می شود و غیره خاطره ی فلان چلنگر و به همان ریسنده را به طور محسوس به یاد می آورند. در محصول موفقیت آمیز، کار گذشته ای که آفریننده ی خواص سودمند محصول بوده است، ناپدید می گردد.

ماشینی که در پروسه ی کار مورد استفاده قرار نمی گیرد بی فایده است و به علاوه تحت تأثیر نیروی محرّب تبادل مواد طبیعی واقع می شود. آهن زنگ می زند

و چوب می پوسد. نخی که با آن بافندگی و سوزن دوزی نمی شود پنبه ی هدر رفته ای ست. کار زنده باید چنگ در این اشیاء اندازد، آن ها را از خواب مرگ بیدار کند و از صورت ارزش مصرف بالقوه به ارزش مصرف واقعی و بالفعل تبدیل نماید. در واقع هنگامی که آتش کار به جان آن ها می افتد، آن ها را در پیکر خویش مستحیل می کند و برای وظایفی در پروسه ی کار فرا می خواند که متناسب با مفهوم وجودی و حرفه ای آن هاست. این ها باز مصرف می شوند ولی این بار مصرف شدن آن ها به صورت هدف دار و به مثابه ی عوامل تشکیل دهنده ی ارزش های مصرف تازه و محصولات نونی انجام می گیرد که شایسته اند به شکل وسیله ی معیشت به مصرف شخصی برسند و یا مانند وسیله ی تولید در پروسه ی کار جدیدی وارد گردند.

پس اگر محصولات موجود نه تنها نتیجه ی پروسه ی کار بلکه شرط وجودی آن نیز هستند، فرو ریختن آن ها در پروسه ی کار و تماس یافتن شان با کار زنده از سوی دیگر یگانه وسیله ای ست برای این که بتوان این محصولات کار گذشته را به مثابه ی ارزش مصرف حفظ نمود و تحقق بخشید.

کار، عوامل مادی خود، محمول و وسائل خویش را مورد استعمال قرار می دهد، آن ها را می بلعد، و به همین سبب خود پروسه ی مصرف است. این مصرف بارآور با مصرف شخصی از این جهت متفاوت است که در مورد اخیر محصولات به مثابه ی وسائل حیات فرد زنده مصرف می شوند در صورتی که در مورد نخست آن ها محصولات را مانند وسائل حیات کار و نیروی کار فعال فرد زنده به مصرف می رسانند. بنابراین این حاصل مصرف شخصی همانا خود مصرف کننده است در صورتی که نتیجه ی مصرف بارآور محصولی است که از مصرف کننده متمایز است.

نظر به این که وسائل و محمول کار خود محصولند، کار برای این که محصول ایجاد نماید محصول مصرف می کند یا به عبارت دیگر محصولات را به مثابه ی وسیله ی

تولید محصولات مورد استفاده قرار می دهد. ولی با این وجود همان طور که در ازمنه ی ابتدائی پروسه ی کار فقط بین انسان و زمین می گذشت که وی در آن مداخله ای نکرده بود، اکنون نیز از این قبیل وسائل تولید که صرفاً به وسیله ی طبیعت ارزانی شده و معرف هیچ گونه ارتباطی بین ماده ی طبیعی و کار انسانی نیستند، همواره باز در پروسه ی کار مورد استفاده قرار می گیرند.

پروسه ی کار آن چنان که ما آن را در حالات ساده و مجردش تحلیل نمودیم و عبارت از فعالیت با هدف انسان به منظور تولید ارزش های مصرف و آماده ساختن طبیعت برای احتیاجات انسانی است، شرط عمومی مبادله ی مواد بین انسان و طبیعت و شرط ابدی زندگی بشری است به همین سبب مستقل از هر شکل حیات انسانی و کلیه ی اشکال اجتماعی آن ست یا به عبارت بهتر بین کلیه ی اشکال اجتماعی زندگی انسان مشترک است. پس ضرورتی نبود که ما در این بحث مناسبات بین کارگر را با کارگران دیگر مورد مطالعه قرار دهیم. انسان و کارش از طرفی و طبیعت و موادش از سوی دیگر ما را کفایت می کرد. هم چنان که از مزه ی گندم نمی توان حدس زد کی آن را کاشته، از چنین پروسه ی کاری نیز نمی توان دریافت که در چه شرایطی انجام شده است: آیا زیر تازیانه بی رحم نگهبان بردگان جریان یافته است یا زیر چشم نگران سرمایه دار، آیا سین سینیاتوس\* آن را در گاو بندی خود (Jugera) به وجود آورده یا خود کار آن وحشی ای است که به ضرب سنگ، شکاری را از پای در می آورد؟<sup>۹</sup>

---

\* - Lucius Quinctius Cincinnatus - سردار معروف رومی (قرن پنجم پیش از میلاد) که سادگی زندگی و اخلاق درویشانه ی وی شهرت یافته است. وی با آن که دوبار دیکتاتور رم گردید به هنگام پیری از نو به کشت و کار پرداخت و هنگامی که مأموران دولتی (لیکتورها) برای تقدیم نشان افتخار به نزد او رفتند وی را پشت گاو آهن مشغول شخم دیدند. ذکر نمونه ی قناعت و سادگی سین سینیاتوس در ادبیات اروپائی مرسوم است.

<sup>۹</sup> - بر اساس همین دلیل عالی منطقی است که سرهنگ تارنس Torrens منشاء سرمایه را در سنگ انسان وحشی کشف می کند. وی می نویسد: «در نخستین سنگی که انسان وحشی به طرف شکاری که تعقیب می کند پرتاب می نماید، در اولین جویی که وی برای تکاندن میوه ای

اکنون به سرمایه دار آینده *in spe* خودمان برگردیم. ما او را در جانی رها کرده بودیم که تازه از بازار عوامل ضروری برای یک پروسه ی کار، چه عوامل مادی یا وسائل تولید و چه عامل انسانی با نیروی کار را، خریده بود. وی با بصارت زیرکارانه ای آن وسائل تولید و نیروهای کاری را که به درد کسب و کار ویژه اش (نساجی، سراجی و غیره) می خورد انتخاب کرده است. پس سرمایه دار ما در صدد مصرف نمودن کالائی که خریده است یعنی نیروی کار بر می آید یعنی دارنده ی نیروی کار، کارگر را به این وا می دارد که با کار خویش وسائل تولید را مصرف نماید. بدیهی است که در ماهیت عمومی پروسه ی کار از این جهت که کارگر آن را به جای خود به حساب سرمایه دار انجام می دهد تغییری حاصل نمی شود. ولی مداخله ی سرمایه دار نیز موجب آن نمی شود که غفلتاً در شیوه ی چکمه دوزی یا نخ ریزی تغییری حاصل گردد. سرمایه دار مجبور است نیروی کار را همان طور که در بازار پیدا می شود بپذیرد و بنابر این ناگزیر است کار را نیز که از دورانی سرچشمه گرفته که هنوز هیچ سرمایه داری وجود نداشته است هم چنان قبول نماید. تحول شیوه ی تولید، در نتیجه ی وابستگی کار به سرمایه دیرتر وقوع پذیر می شود و لذا ما نیز آن را بعداً مورد مطالعه قرار می دهیم.

پروسه ی کار به مثابه ی پروسه ی مصرف نیروی کار به وسیله ی سرمایه دار، اکنون دو پدیده ی خاص از خود بروز می دهد.

کارگر تحت نظارت سرمایه داری کار می کند که کارش به وی تعلق دارد. سرمایه دار مراقب است که کار به طور منظم پیشرفت کند، وسائل تولید طبق منظور به کار رود و بنابر این مواد خام تلف نگردد و تیمار کار افزار نگاه داشته شود یعنی تنها به همان اندازه که استعمال آن ها در کار ایجاب می کند آسیب ببینند.

(An Essay on the Production of Wealth etc. P. ۷۰-۷۱)

ظاهراً بر اساس همین چوب اولی است که می توان توضیح داد چگونه در زبان انگلیسی Stock مرادف با سرمایه است.

ثانیاً محصول ملک سرمایه دار است نه از آن تولید کننده ی مستقیم آن یعنی کارگر. سرمایه دار مثلاً ارزش روزانه ی نیروی کار را می پردازد. استفاده ی از آن مانند هر کالای دیگری برای تمام روز، عیناً مثل اسبی که برای یک روز کرایه شده باشد، به وی تعلق دارد. استفاده ی از کالا حق خریدار است و صاحب نیروی کار در حالی که کار خود را انجام می دهد در واقع فقط ارزش مصرفی که فروخته است تحویل می دهد. از لحظه ای که وی وارد کارگاه سرمایه دار می شود ارزش مصرف نیروی کار او و بنابر این استفاده ی از آن نیرو، یعنی کار، متعلق به سرمایه دار است. سرمایه دار با خرید نیروی کار، کار را مانند ماده تخمیری زنده در پیکر بی روح کار او و بنابر این استفاده ی از آن نیرو، یعنی کار، متعلق به سرمایه دار است. عوامل تشکیل دهنده ی محصول، که باز هم به او تعلق دارند، وارد نموده است. از نقطه ی نظر او پروسه ی کار فقط عبارت از مصرف نمودن نیروی کار یعنی کالائی است که وی خریداری نموده است ولی بدون ضمیمه کردن وسائل تولید مصرف پذیر نیست. پروسه ی کار عبارت است از پروسه ای بین اشیاء مورد خرید سرمایه دار، بین اشیائی که به او تعلق دارند. بنابر این همان گونه که محصول پروسه ی تخمیر در سرداب شرابش از آن اوست، محصول این پروسه نیز به او تعلق دارد.<sup>۱۰</sup>

<sup>۱۰</sup> - "محصولات پیش از آن که تبدیل به سرمایه شوند مورد تملک قرار می گیرند و این تبدیل آن ها را از قید تملک آزاد نمی سازد".

(Cherbuliez: „Richesse ou Pauvreté.“ Paris, ۱۸۴۱. P. ۵۹)

"هنگامی که کارگر کار خود را در اِزاء مقدار معینی از وسائل زندگی می دهد کاملاً از حقوق خویش نسبت به محصولاتی که کارش ایجاد می کنند صرف نظر می کند... مالکیت این محصولات هم چنان که بود باقی می ماند و به هیچ وجه در نتیجه ی قراردادی که منعقد شده است تغییر نمی کند. به عبارت دیگر محصولات ملک طلق سرمایه داری است که مواد اولیه و وسائل زندگی را فراهم آورده است. این نتیجه ی مسلم قانون تملک است، همان قانونی که اصل اساسی آن عبارت از شناختن مالکیت انحصاری کارگر بر محصولات کار خود بود." (همان کتاب صفحه ۵۸). "هنگامی که کارگران برای مزد کار می کنند، سرمایه دار نه تنها مالک سرمایه است (مقصودش در این جا وسائل تولید است) بلکه مالک کار نیز هست ( of the labour also). اگر هم چنان که عادت بر آن جاری شده است، آن چه به عنوان مزد پرداخت می شود در مفهوم سرمایه می گنجد دیگر جداگانه صحبت کردن از سرمایه و کار خالی از معنی است. کلمه ی سرمایه به این معنی، سرمایه و کار، هر دو را دربر می گیرد"

(James Mill) \* („Elements of Political Economy etc.“ P. ۷۰)

## ۲- روند ارزش افزائی

محصول- ملک طلق سرمایه دار- عبارت از ارزش مصرفی است مانند نخ، پارچه، کفش و غیره. اما با این که مثلاً می توان کفش را از جهتی پایه ی پیشروی جامعه دانست و سرمایه دار ما هم مسلماً آدم پیشروی است معذک وی کفش را به عشق خود کفش نمی سازد. به طور کلی در تولید کالائی ارزش مصرف چیزی نیست که برای خودش مورد مهر قرار گیرد، (Qu' on aime pour lui-même). در این جا ارزش های مصرف از آن جهت و تا هنگامی تولید می شوند که پایه ی مادی و حامل ارزش مبادله اند. و برای سرمایه دار ما مسئله از دو جهت مطرح است. نخست وی می خواهد ارزش مصرفی تولید کند که ارزش مبادله داشته باشد، جنس مشخصی که باید به فروش برسد یعنی کالا باشد. و در ثانی او می خواهد کالائی تولید کند که ارزشش بالاتر از مجموع ارزش کالاهائی باشد که وی برای تولید آن صرف کرده است یعنی از مجموع ارزش وسائل تولید و نیروی کاری که وی پول عزیز خود را بالای آن پیشکی به بازار ریخته است بیشتر باشد. منظور او فقط تولید ارزش مصرف نیست بلکه کالاست، قصد وی تنها ارزش مصرف نیست بلکه ارزش است و تنها ارزش هم نیست بلکه اضافه ارزش است.

در واقع چون سخن بر سر تولید کالائی بود ما تا کنون آشکارا فقط یک طرف پروسه را مورد توجه قرار داده ایم. نظر به این که کالا خود وحدت ارزش مصرف و ارزش است ناگزیر پروسه ی تولید نیز باید وحدت روند کار و روند تشکیل ارزش باشد.

---

(\*) - جیس میل (۱۷۷۳-۱۸۳۶) - تاریخ نویس، فیلسوف و اقتصاددان انگلیسی. وی نخستین کسی است که تئوری ریکاردو را به شکل منظمی بیان نمود. در حالی که کوشید تضادهای تئوری ریکاردو را برطرف نماید خود در یک سلسله تضاد گرفتار شد و چون تئوری ریکاردو را به طور دگماتیک مورد تحلیل قرار می داد سرانجام نتوانست از کلاف تضادها بیرون آید.

اکنون ما نیز روند تولید را به مثابه ی روند ارزش آفرینی مورد دقت قرار می دهیم.

ارزش یک کالا برحسب مقدار کاری که در آن تجسم یافته است، یعنی زمان کاری که اجتماعاً برای تولید آن لازم است تعیین می گردد. این حکم در مورد محصولی نیز که سرمایه دار ما به صورت نتیجه ی پروسه ی کار به دست می آورد صادق است. بنابر این بدو باید کاری را که در این محصول تجسم یافته است حساب کنیم. فرض کنیم که این محصول مثلاً نخ باشد.

برای تولید نخ بدو ماده خام آن، که مثلاً ۱۰ فوند پنبه است، لازم بود. اکنون حاجتی به این نیست که در باره ی ارزش پنبه تحقیق کنیم زیرا سرمایه دار آن را در بازار طبق قیمتش که فی المثل مساوی با ۱۰ شیلینگ است خریداری نموده است. کاری که برای تولید پنبه لازم آمده در بهای آن به صورت کار عمومی اجتماعی نموده شده است. حالا باز فرض می کنیم که میزان فرسودگی دوک ها- که ما آن را به مثابه ی نماینده ی کلیه ی وسایل کار دیگری که در تولید مورد استفاده قرار گرفته است تلقی می کنیم- برابر با دو شیلینگ باشد. اکنون اگر محصول ۲۴ ساعت کار یا دو روز کار برابر مقداری طلا معادل ۱۲ شیلینگ باشد آن گاه چنین نتیجه می شود که در نخ معادل دو روز کار تجسم یافته است.

این اوضاع و احوال که پنبه تغییر شکل داده و قسمت فرسوده ی دوک ها کاملاً ناپدید شده است نباید ما را گمراه نماید. برحسب قانون عام ارزش اگر مثلاً ارزش ۴۰ فوند نخ مساوی با ارزش ۴۰ فوند پنبه به اضافه ی ارزش تمام یک دوک باشد، یعنی در صورتی که برای تولید طرفین معادله همان مقدار زمان کار ضرورت یافته باشد، آن گاه ۱۰ فوند نخ برابر ۱۰ فوند پنبه و  $\frac{1}{3}$  دوک خواهد بود. در چنین موردی همان مقدار زمان کار یک بار در ارزش مصرفی که نخ است و بار دیگر در ارزش های مصرف دیگری که پنبه و دوک هستند نموده شده است. بنابر این برای ارزش، مسئله ی این که وی در نخ، دوک و یا پنبه بیان شده باشد کاملاً بی تفاوت است. این

که دوک و پنبه به جای آن که آرام در کنار یکدیگر آرمیده باشند در جریان ریسندگی به هم در آمیخته اند و این پروسه شکل مورد استفاده ی آن ها را تغییر داده و آن ها را به نخ مبدل نموده است، به همان اندازه در ارزش آن ها بی تأثیر است که فرضاً در جریان مبادله ای ساده آن ها با مقدار معادلی از نخ معاوضه شده بودند.

زمان کاری که برای تولید پنبه لازم آمده، خود جزئی از زمان کار لازم برای تولید نخ است که پنبه ماده ی خام آن را تشکیل می دهد و بنابر این در نخ وارد گردیده است. هم چنین است در مورد زمان کاری که برای تولید دوک ها لازم بوده است زیرا بدون فرسودگی یا مصرف آن ها نخ ریزی امکان پذیر نیست.<sup>۱۱</sup>

بنابر این هنگامی که ارزش نخ، یعنی زمان کاری که برای به وجود آوردن آن لازم است، مطرح می گردد می توان پروسه های کار مختلفه و مشخصی را، که از لحاظ زمانی و مکانی از یکدیگر جدا هستند و بایستی طی شوند تا بشود خود پنبه و دوک های مورد نیاز را تولید نمود و سپس از پنبه و دوک نخ ساخت، به مثابه ی مراحل مختلفه و پی در پی پروسه ی کار واحدی تلقی نمود. تمام کاری که در نخ جا گرفته، کار گذشته است. موضوع این که کار لازم برای تولید عوامل تشکیل دهنده ی نخ مربوط به گذشته ی نزدیک یا ماضی بعید باشد و یا این که در پروسه ی نهائی نخ ریزی کاری که انجام شده نزدیک به زمان حال و یا ماضی قریب است به کلی خالی از اهمیت است. اگر مثلاً برای ساختن خانه ای ۳۰ روز کار لازم باشد، مسئله ی این که سی امین روز کار ۲۹ روز دیرتر از نخستین روز کار در تولید وارد شده به هیچ وجه تغییری در مجموع مقدار زمان کاری که در خانه مجسم گردیده است نمی دهد. از این رو کاملاً می توان زمان کاری را که در مواد کار و وسائل کار جای گرفته اند چنان تلقی نمود که گویی فقط در یکی از مراحل قبلی پروسه ی

<sup>۱۱</sup> - "ته تنها کاری که مستقیماً در کالاها وارد می شود در ارزش آن ها تأثیر می کند بلکه کاری نیز که در وسائل، کارافزارها و ساختمان ها اعمال شده است و به وسیله ی آن ها این کار انجام می گیرد، در ارزش مؤثر است."

(Ricardo: „Principles of Political Economy.“ P. ۱۶)

ریسندگی و پیش از کاری که در مرحله ی نهانی آن به شکل رشتن انجام گردیده وارد شده اند.

بنابر این ارزش های وسائل تولید، پنبه و دوک، که در بهای ۱۲ شیلینگ بیان شده اند، اجزاء متشکله ی ارزش نخ یا ارزش محصول به شمار می آیند. تنها دو شرط باید تحقق یابند. نخست آن که باید پنبه و دوک واقعاً برای تولید یک ارزش مصرف به کار رفته باشند یعنی در مورد مثال ما باید از آن ها نخ ساخته شده باشد. برای ارزش تفاوتی نمی کند که کدام ارزش مصرف او را در بر می گیرد ولی به هر حال ارزش مصرفی باید بار او را به دوش کشد. ثانیاً این نکته مسلم باشد که در شرایط تولید اجتماعی مشخصی آن زمان کاری مورد استفاده قرار گرفته که ضروری بوده است. پس اگر فقط یک فوند پنبه برای رشتن یک فوند نخ لازم است تنها باید همین یک فوند پنبه برای به وجود آوردن یک فوند نخ به کار رفته باشد. و نیز هم چنین است در مورد دوک. حالا اگر سرمایه دار به هوس بیافتد که به جای دوک آهنی دوک زرین مورد استفاده قرار دهد باز در ارزش نخ فقط همان کار اجتماعاً لازم یعنی آن زمان کاری که برای تولید دوک آهنی لازم است به حساب خواهد آمد.

ما اکنون می دانیم که وسائل تولید از قبیل پنبه و دوک چه سهمی در ارزش نخ دارا هستند. این سهم مساوی با ۱۲ شیلینگ یا تجسم دو روز کار است. پس لازم است که سهم ارزشی ای را که کار خود ریسنده به پنبه می افزاید تعیین کنیم.

این کار را ما اکنون از نقطه ی نظری به کلی غیر از آن چه که درباره ی ی پروسه ی کار مطالعه کردیم مورد دقت قرار می دهیم. در پروسه ی کار سخن بر سر فعالیت هدف دار یعنی تبدیل پنبه به نخ بود. در آن جا در صورتی که کلیه ی شرایط یکسان باقی می ماند هر قدر کار بیشتر موافق مقصود انجام می گرفت به همان اندازه نخ بهتری به دست می آمد. کار ریسنده از لحاظ خصوصیت خود با کارهای بارآور دیگر فرق داشت و این تفاوت به طور ذهنی و عینی در هدف مشخص ریسنده، در

شیوه ی خاص فعالیت او، در ماهیت مخصوص وسائل تولید وی و در ارزش مصرف ویژه ی محصولش نمودار می گردید. پنبه و دوک مانند خوراک ریسندگی به کار می روند ولی با آن ها نمی توان توپ خان دار ساخت. اما به عکس، کار ریسنده از آن جهت که ارزش زاست یعنی سرچشمه ی ارزش است به هیچ وجه با کار توپ ریز، یا نزدیک تر از آن، با کار پنبه کار و دوک ساز، یعنی با کارهایی که در وسائل تولید نخ تجسم یافته اند، فرقی ندارد. تنها از لحاظ این همانندی است که پنبه کاری، دوک سازی و ریسندگی به طور ساده از جهت کمی اجزاء مختلفه ی یک ارزش جمعی مانند نخ را تشکیل می دهند. این جا دیگر سخن بر سر کیفیت، ویژگی و محتوی کار نیست بلکه تنها کمیّت آن ها مورد نظر است. این کمیّت را می توان به آسانی حساب نمود. فرض می کنیم که ریسندگی کاری ساده و متوسط اجتماعی است. بعداً خواهیم دید که فرض مخالف نیز تغییری در موضوع نمی دهد.

به هنگام پروسه ی کار همواره کار از شکل بی آرام به صورت هستی و از حالت متحرک، به متجسم تغییر می کند. در پایان یک ساعت، حرکت ریسندگی در مقدار معینی از نخ نموده می شود و بنابر این مقدار معینی کار، یک ساعت کار، در پنبه مجسم می گردد. وقتی ما ساعت کار می گوئیم منظور ما مصرف شدن نیروی جسمانی ریسنده در مدت یک ساعت است زیرا در این جا ریسندگی فقط از جهت مصرف نیروی کار مورد توجه ماست نه از لحاظ کار مشخص و خاصی که ریسندگی نام دارد.

اما آن چه اهمیت قطعی دارد این است که در مدت تبدیل پنبه به نخ زمان کار اجتماعاً لازم صرف شود. اگر در شرایط تولید عادی، یعنی در شرایط اجتماعی متوسط تولید، لازم باشد که در مدت یک ساعت کار  $a$  فوند پنبه به  $b$  فوند نخ تبدیل شود، روز کار ۱۲ ساعته عبارت از روز کاری خواهد بود که  $a \times 12$  فوند پنبه را به  $b \times 12$  فوند نخ تبدیل می نماید. زیرا فقط زمان کار اجتماعاً لازم است که کار ارزش زا به شمار می رود.

در این جا مواد خام و محصول نیز، مانند خود کار، کاملاً از نقطه ی نظر و زاویه ی دیگری غیر از پروسه ی خاص کار دیده می شوند. ماده ی خام در این مورد فقط به مثابه ی جذب کننده ی مقدار معینی کار تلقی می شود. در واقع با این عمل جذب ماده ی خام تبدیل به نخ می شود زیرا نیروی کار که در شکل ریسندگی خرج شده به آن افزوده شده است. ولی اکنون محصول، یعنی نخ، نیز فقط به منزله ی درجه سنج کاری است که به وسیله ی پنبه جذب گردیده است. مثلاً اگر ۱ فوند و  $\frac{2}{3}$  پنبه طی یک ساعت رشته شود و یا به یک فوند و  $\frac{2}{3}$  نخ مبدل گردد در این صورت ۱۰ فوند نخ نمودار ۶ ساعت کار جذب شده خواهد بود. اکنون دیگر مقادیر معین و طبق تجربه مشخص شده ای از محصول نماینده ی چیز دیگری جز مقادیر مشخصی کار و حجم معینی از زمان کار جامد شده نیستند. آن ها فقط تجسمی از یک ساعت، دو ساعت یا یک روز کار اجتماعی هستند و بس.

موضوع این که کار همانا ریسندگی است و ماده ی آن پنبه و محصولش نخ، در این جا بی اهمیت است، هم چنان که محصول بودن خود محمول کار و بالنتیجه ماده ی خام بودن آن بی تفاوت است. اگر کارگر به جای ریسندگی در معدن ذغال کار می کرد و محمول کار، یعنی ذغال را طبیعت خود به وی داده بود باز مقدار معینی ذغال، مثلاً معادل یک سنتنر\* که از بستر خود جدا شده بود، نماینده ی مقدار مشخصی از کار جذب شده می بود.

یک ساعت کار ۱ فوند و  $\frac{2}{3}$  پنبه را به ۱ فوند و  $\frac{2}{3}$  نخ تبدیل می کند<sup>۱۱</sup>، آن گاه در ۶ ساعت ۱۰ فوند پنبه را به ۱۰ فوند نخ تبدیل خواهد نمود. پس در جریان پروسه ی ریسندگی، پنبه ۶ ساعت کار جذب نموده است. همین زمان کار در مقدار

\* Zentner که به زبان فرانسه Quintal گفته می شود معادل با قنطار واحد وزن عرب است. اکنون سنتنر یا کنتال واحد متری حجم شمرده می شود و مساوی با ۱۰۰ کیلوگرام است.  
<sup>۱۲</sup> - در این جا ارقام کاملاً جنبه ی اختیاری دارند.

طلانی معادل ۳ شیلینگ نموده می شود. بنابر این به وسیله ی ریسندگی ارزشی معادل ۳ شیلینگ به پنبه افزوده شده است.

اکنون ارزش مجموع محصول یعنی ۱۰ فوند نخ را مورد ملاحظه قرار دهیم. ۱۰ فوند نخ مجسم کننده ی دو روز و نیم کار است که دو روز آن را پنبه و دوک در بر گرفته اند و نیم روز کار نیز طی پروسه ی ریسندگی جذب گردیده است. همین زمان کار در حجم طلانی معادل ۱۵ شیلینگ نموده شده است. پس قیمت منطبق با ارزش ۱۰ فوند نخ عبارت از ۱۵ شیلینگ، و قیمت یک فوند نخ برابر با ۱ شیلینگ و ۶ پنس است.

سرمایه دار مادر شگفتی است. ارزش محصول مساوی با ارزش سرمایه ی پیش پرداخته ی اوست. ارزشی که قبلاً به کار رفته است، ارزشی نزنانیده، هیچ اضافه ارزشی ایجاد نکرده و بنابر این پول به سرمایه تبدیل نشده است. بهای ۱۰ فوند نخ ۱۵ شیلینگ است و در بازار نیز برای عناصر تشکیل دهنده ی محصول یا به عبارت دیگر برای عوامل پروسه ی کار ۱۵ شیلینگ خرج شده است بدین قرار: ۱۰ شیلینگ برای پنبه، دو شیلینگ برای فرسوده شدن دوک ها و ۳ شیلینگ برای نیروی کار. افزایش ارزش نخ نیز تأثیری در نتیجه ی امر نخواهد داشت زیرا ارزش نخ جز مجموع ارزش هائی که قبلاً در پنبه، دوک و نیروی کار تقسیم شده است چیز دیگری نیست و از چنین جمع ساده ی ارزش های موجود نه اکنون و نه هیچ گاه ممکن نیست اضافه ارزشی به وجود آید.<sup>۱۳</sup>

<sup>۱۳</sup> - این اصل عمده ای است که بر پایه ی آن نظریه ی فیزیوکرات ها مبنی بر عقیم بودن هر کاری غیر از کشاورزی قرار گرفته است. همان اصلی که برای اقتصاددانان حرفه ای غیر قابل رد است. "این شیوه که ارزش چند چیز را به حساب یک چیز بگذارند، مثل افزودن مصارف زندگی نساج به کتان، و به عبارت دیگر چند ارزش را طبقه به طبقه روی یک ارزش قرار دهند، موجب می شود که این ارزش به همان مقدار بزرگ گردد... حاصل جمع نحوه ی تشکیل قیمت محصولات کار را به خوبی رسم می کند. این قیمت جز حاصل جمع چند ارزش مورد استفاده که با یکدیگر جمع شده اند چیز دیگری نیست. ولی با وجود این جمع کردن به معنای ضرب کردن نیست." (P. ۵۹۹, „L'Ordre naturel etc.“, ercier de la Rivière)

اکنون کلیه ی این ارزش ها در یک شنی تمرکز یافته اند ولی در مورد مبلغ ۱۵ شیلینگ نیز، قبل از آن که سرمایه دار آن را برای خرید سه کالا تقسیم کند، وضع به همین منوال بود.

این نتیجه به خودی خود شگفت انگیز نیست. ارزش یک فوند نخ یک شیلینگ و ده پنس است و بنابر این سرمایه دار ما می بایست در بازار برای خریداری ده فوند نخ ۱۵ شیلینگ بپردازد. خواه وی خانه ی خود را حاضر و آماده بخرد و خواه آن را به خرج خویش بسازد هیچ یک از این عملیات پولی را که وی برای به دست آوردن خانه گذارده است زیادتیر نخواهد کرد.

شاید سرمایه دار که از اقتصاد عامیانه اطلاعی دارد بگوید که او پولش را به این قصد به کار انداخته است که پول بیشتری به دست آورد. ولی راه دوزخ از حسن نیت فرش شده است و ممکن است قصد وی این بوده که اصلاً دون تولید کردن پول در آورد<sup>۱۴</sup>. وی حالا تهدید می کند و می گوید بار دیگر کلاه سرش نخواهد رفت. در آینده به جای این که خود تولید کند کالاهای ساخته شده از بازار خواهد خرید. اما اگر همه ی برادران سرمایه دارش نیز به همین طریقه رفتار کنند و چگونه وی می تواند کالائی در بازار پیدا کند؟ ولی آخر او پول را که نمی تواند بخورد. دیگر شروع به موعظه می کند. آخر این پرهیزکاری او را باید در نظر بگیرند. او می توانست ۱۵ شیلینگش را به مصرف عیاشی بزند ولی به جای این کار وی پول را به طور مؤکد مصرف نموده و از آن نخ ساخته است. این درست است ولی به هر حال به جای پیشیمانی نخ در دست دارد. او باید دقت کند به سرنوشت دُفینه ساز نیافتد که عاقبت زهد و پرهیز را به ما نشان داد. به علاوه آن جا که چیزی نیست، شاهنشاه را حقی نیست. هر قدر وی از لحاظ خود گذشتگی مقام بلندی داشته باشد اصلاً چیزی نیست تا

<sup>۱۴</sup> - مثلاً وی (یا کسی دیگر) در سال های ۱۸۴۴ - ۴۷ قسمتی از سرمایه ی خود را از کارهای تولیدی بیرون کشید تا روی سهام راه آهن احتکار کند. و هم چنین در اوان جنگ داخلی آمریکا او کارخانه ی خود را بست و کارگران کارخانه ی را به خیابان ریخت تا در بورس پنبه ی لیورپول بازی کند.

پول زیادتری به او بپردازند زیرا ارزش محصولی که از تولید بیرون می آید درست مساوی با ارزش کالائی است که در آن ریخته شده است. بنابراین خوب ست که وی خود را با این حکمت تسلی دهد که تقوی پاداش پارسائی است. ولی خیر! وی اسباب دردسر شده است. نخ به درد او نمی خورد. او نخ را برای فروش تولید کرده است. پس برود نخ را بفروشد و یا ساده تر در آینده فقط اشیائی که مورد احتیاج شخصی خودش است تولید کند. این نسخه ای ست که حکیم باشی مخصوص اومک کولوچ\* به عنوان داروی مؤثر برای جلوگیری از شیوع بیماری سرریز تولید تجویز فرموده است. حالا دیگر سماجت می کند و مرغش یک پا دارد. آیا کارگر قادر است با دست خودش در زیر آسمان نیلگون چیزی ایجاد کند، کالا تولید نماید؟ مگر او برای کارگر مصالحی تهیه نکرده است که وی فقط در آن و با آن می تواند کار خود را مجسم نماید؟ و چون اکنون قسمت اعظم جامعه از این گدا گرسنه ها تشکیل می شود، آیا او با وسائل تولید خودش، با پنبه و دوکش خدمت بی اندازه ای به جامعه و به ویژه نسبت به کارگر نکرده است که علاوه بر همه ی این ها وسائل زندگیش را نیز از او دارد؟ آیا او نباید این خدمت را به حساب بیاورد؟ ولی مگر کارگر هم در مقابل با تبدیل نمودن پنبه و دوکش به نخ جبران خدمت را نکرده است؟ به علاوه این جا اصلاً صحبت بر سر خدمت نیست<sup>۱۰</sup>. خدمت جز تأثیر مفید یک ارزش مصرف چیز دیگری

---

\* - Mac Culloch, John Ramsay (۱۷۸۹-۱۸۶۴) - اقتصاددان انگلیسی و مبلغ عوامانه نظریات اقتصادی ریکاردو یکی از مداحان سرمایه داری که بنا به قول مارکس "یگانه نگرانی وی درباره ی گرایش نزولی سود است!"

<sup>۱۰</sup> - "هر چه می خواهی زبان به خودستائی، به آرایش و پیرایش خویشتن بگشای... ولی کسی که بیش از آن چه می دهد می ستاند رباخوار است و این خود خدمت به غیر نیست بلکه قدم برداشتن به زبان دیگری است عیناً مانند کسی که کلاهبرداری و غارت می کند. هر چیزی را که به نام خدمت یا نیکوکاری می نامد، نیکی و خدمت نیست. یک مرد و زن زناکار به هم خدمت می کنند و به یکدیگر لذت می بخشند. یک سرباز مزدور بنا به حرفه ی خود به یک آدم کش خانه آتش سوز به این نحو خدمت می کند که او را در آدم کشی و راهزنی و غارت و در تجاوز به اموال و اشخاص یاری می نماید. خدمت هواداران پاپ به هم کیشان ما این ست که همه ی آن ها را غرق نمی کنند، نمی سوزانند، نمی کشند و همه ی آن ها را در زندان ها نمی پوسانند بلکه برخی از آن ها را زنده نگاه می دارند و فقط به این اکتفا می کنند که پس از

نیست خواه این ارزش مصرف کالا باشد یا کار<sup>۱۶</sup>. ولی این جا سخن بر سر ارزش مبادله است. سرمایه دار ارزشی به مقدار ۳ شیلینگ به کارگر پرداخته است و کارگر با افزودن سه شیلینگ ارزش به پنبه معادل کامل آن را به وی پس داده است، ارزش در برابر ارزش. دوست ما که هم اکنون با این غرور کار فرمایانه باد در گلو انداخته بود یک مرتبه حالت فروتنی کارگر ساده ای به خود می گیرد. مگر خود او کار نکرده؟ کار مراقبت و بازرسی ریسندگان را به عهده نگرفته است؟ مگر این کار او نیز ارزش به وجود نمی آورد؟ سرکارگر (overlooker) و مدیرش (manager) شانه ها را بالا می اندازد. در این اثنا سرمایه دار با لبخند شادمانه ای قیافه ی معمولی خویش را از سر می گیرد. وی با مرثیه خوانی های خود ما را ریشخند کرده بود. او صد دینار هم برای این مباحثات ارزش قائل نیست. وی تمام این کلاه شرعی های پوسیده و این یاوه سرائی های توخالی را به استادان علم اقتصاد وا می گذارد که برای همین کار پول می گیرند و حرفه ی آن هاست. خود او مرد عمل است و در واقع هیچ گاه فکرش در بند گفته های خارج از معاملات نیست ولی خوب می داند که در معاملات خود چه می کند.

حالا کمی مطلب را نزدیک تر مورد بررسی قرار دهیم. ارزش روزانه ی نیروی کار از آن جهت به ۳ شیلینگ بالغ گردید که در این نیرو نصف روزانه ی کار مجسم شده بود یعنی از آن جهت که وسائل ضروری زندگی برای تولید نیروی کار در هر روز نصف روزانه ی کار می ارزید. ولی کار گذشته ای که در نیروی کار پنهان است و

(مارتین لوتر: خطاب به کشیشان- موعظه ی علیه رباخواری)

(Martin Luther: „An die Pfarrherrn, eider den Wucher zu predigen etc.“ Wittenberg, ۱۵۴۰).

<sup>۱۶</sup> - در این مورد من در کتاب "درباره ی انتقاد از علم اقتصاد" صفحه ی ۱۴ و بعد متذکر شده ام که: "خدمتی را که مقوله ی خدمت" باید به اقتصاددان هائی از نوع ژان باتیست سه و فردریک باستیا بکند مفهوم است".

کار زنده ای که این نیرو می تواند انجام دهد، مخارج نگاهداری روزانه ی این نیرو بروز روزانه ی آن، دو مقدار کاملاً متفاوت هستند. اولی ارزش مبادله ی آن را تعیین می کند و دومی ارزش مصرف آن را تشکیل می دهد. این که ارزش نصف روز کار برای زندگی ۲۴ ساعته کارگر ضرور است به هیچ وجه مانع از آن نیست که وی تمام روز کار کند. پس ارزش نیروی کار و ارزش افزائی طی پروسه ی کار دو مقدار مختلف هستند. هنگامی که سرمایه دار نیروی کار را می خرید همین اختلاف ارزش را در نظر داشت. صفت سودمند نیروی کار در نخ رشتن و کفش ساختن فقط شرط لازم و واجبی (*conditio sine qua non*) بود زیرا برای این که کاری ارزش آفرین باشد باید در شکل سودمندی بروز کند. ولی آن چه قاطع و جازم بود همانا ارزش مصرف ویژه ی این کالا بود که عبارت است از سرچشمه ی ارزش بودن و بیشتر از ارزش خود آفریدن. این همان خدمت خاصی است که سرمایه دار از او انتظار دارد و وی در این مورد طبق قوانین ابدی مبادله ی کالاها رفتار می کند. در واقع فروشنده ی نیروی کار مانند فروشنده ی هر کالای دیگر ارزش مبادله ی کالا را می ستاند و ارزش مصرف آن را منتقل می کند. وی بدون تسلیم این یکی نمی تواند آن دیگری را به دست آورد. همان طور که ارزش مصرف روغنی که فروخته شد مال روغن فروش نیست، ارزش مصرف نیروی کار یعنی خود کار نیز از آن فروشنده ی آن نیست. دارنده ی پول ارزش روزانه ی نیروی کار را پرداخته است و بنابر این استفاده از آن در اثنای روز، در تمام مدت روزانه ی کار به وی تعلق دارد. این که نگاهداری روزانه ی این نیروی کار فقط نصف روزانه ی کار می ارزد، در حالی که نیروی کار تمام روز عمل می کند و به کار می افتد و این که بالنتیجه ارزشی که از استفاده ی آن طی یک روز حاصل می شود و برابر ارزش روزانه ی خود نیروی کار است، عبارت از اقبال ویژه ای است که به خریداری روی آورده ولی به هیچ وجه بی عدالتی نی در حق فروشنده نیست.

سرمایه دار ما همین مورد را که موجب شادمانی اوست پیش بینی کرده است. بنابر این کارگر نه تنها وسائل تولیدی را که برای شش ساعت کار لازم است، بلکه آن چه را که برای یک پروسه ی ۱۲ ساعته ی کار ضروری است در کارگاه می یابد. اگر ۱۰ فوند پنبه شش ساعت کار را جذب می کند و تبدیل به ۱۰ فوند نخ می شود، ۲۰ فوند پنبه ۱۲ ساعت کار جذب می کند و تبدیل به ۲۰ فوند نخ می گردد. اکنون محصول این پروسه ی امتداد یافته ی کار را مورد مطالعه قرار دهیم. در ۲۰ فوند نخ حالا ۵ روز کار تجسم یافته است که ۴ روز آن در پنبه و دوک مورد مصرف وجود دارد و یک روز هم در جریان رسیدگی به وسیله ی پنبه جذب گردیده است. ولی بیان ۵ روز کار به طلا عبارت از ۳۰ شیلینگ یا یک لیره و ۱۰ شیلینگ است. این مبلغ قیمت ۲۰ فوند نخ است. پس قیمت یک فوند نخ مثل پیش همان یک شیلینگ و ۶ پنس است اما قیمت مجموع کالاهایی که در این پروسه به کار رفته از ۲۷ شیلینگ تجاوز نمی کند در صورتی که ارزش نخ به ۳۰ شیلینگ بالغ شده است. ارزش محصول نسبت به ارزش هایی که برای تولید آن قبلاً پرداخته شده یک نهم افزایش یافته است. بدین طریق ۲۷ شیلینگ به ۳۰ شیلینگ مبدل شده و یک اضافه ارزش ۳ شیلینگی زانیده شده است. بالاخره این شعبه با موفقیت قرین گردیده و پول به سرمایه بدل شده است.

مسئله در تمام شرایط خود حل شده بدون این که قانون مبادلات مورد تخطی قرار گرفته باشد. معادل در برابر معادل مبادله شده است. سرمایه دار به مثابه ی خریدار، همه ی کالاها یعنی پنبه، دوک و نیروی کار را طبق ارزش هر کدام پرداخته است. سپس همان کاری را که هر خریدار کالای دیگری می کند انجام می دهد یعنی ارزش مصرف آن را مورد استفاده قرار می دهد. روند مصرف نیروی کار که در عین حال روند تولید کالا است محصولی به میزان ۲۰ فوند نخ با ارزش ۳۰ شیلینگ باز می دهد. سرمایه دار که از بازار به صورت خریدار آمده بود اکنون مانند فروشنده به بازار بر می گردد. وی نخ را از قرار فوندی یک شیلینگ و ۶ پنس، نه یک شاهی

بالتر و نه یک شاهی پانین تر از ارزشش، می فروشد و با وجود این ۳ شیلینگ بیش از آن چه قبلاً در دوران گذشته بود از دوران بیرون می کشد. تمام این جریان، یعنی تبدیل پول به سرمایه، هم در درون دوران انجام می گیرد و هم در داخل آن انجام نمی گیرد. تبدیل پول به سرمایه از آن جهت به وسیله ی دوران انجام می گردد که مشروط به خرید نیروی کار از بازارست. و بدان سبب در دوران انجام نمی شود که دوران فقط مقدمه ی پروسه ی ارزش افزائی است که آن خود در محیط تولید واقع می گردد. از این روست که همه چیز در نیکوترین حالات و در بهترین عوالم ممکن به وقوع می پیوندد.

### (tout pour le mieux dans le meilleur des mondes possibles)

هنگامی که سرمایه دار پول را تبدیل به کالاهائی می کند که به مثابه ی مصالح مادی محصول نو یا عوامل روند کار مورد استفاده قرار می گیرند، در حالی که وی نیروی زنده ی کار را در پیکر مرده ی آن ها می دمد، ارزش کار گذشته، تجسم یافته و مرده را به سرمایه، یعنی ارزش ارزش زانی مبدل می کند که هم چون هیولای جاندارى "بکار" می افتد، چنان که گویی شور عشق در درون دارد.

اکنون اگر پروسه ی ارزش آفرینی را با پروسه ی ارزش افزائی مقایسه کنیم ملاحظه می شود که روند ارزش افزائی به غیر از این نیست که روند ارزش آفرینی در وراء نقطه ی معینی امتداد یافته است. اگر پروسه ی ارزش آفرینی فقط تا نقطه ای امتداد یابد که ارزش پرداخته شده ی از طرف سرمایه به وسیله ی معادل تازه ای جبران شود، در آن صورت عمل عبارت از پروسه ی ارزش آفرینی ساده است. ولی اگر پروسه ی ارزش آفرینی از این نقطه تجاوز نماید آن گاه روند ارزش افزائی آغاز می گردد.

اگر دورتر برویم و پروسه ی ارزش آفرینی را با پروسه ی کار مقایسه کنیم آن گاه پروسه ی کار عبارت از کار سودمندی خواهد بود که ارزش های مصرف تولید می کند. در این مورد حرکت از نقطه ی نظر کیفی، از لحاظ نوع و نحوه ی مخصوص

خود و طبق هدف و محتوی آن دیده می شود. همین روند کار در پروسه ی ارزش آفرینی تنها از جهت کمی آن نموده می شود. در این جا فقط سخن بر سر زمانی خواهد بود که کار برای انجام عمل خود لازم دارد یا به عبارت دیگر بر سر مدتی است که نیروی کار به طور مفید مصرف می گردد. و نیز در این مورد کالاهائی که در پروسه ی کار وارد می شوند دیگر به مثابه ی عوامل مادی نی به حساب نمی آیند که در نیروی کار فعال و هدف دار نقش مشخصی ایفاء می نمایند. بلکه فقط به مثابه ی مقدار معینی از کار تجسم یافته تلقی می گردند. اعم از این که در درون وسائل تولید تجسم یافته باشد و یا به وسیله ی نیروی کار افزوده شده باشد، از این پس کار فقط برحسب زمانش محاسبه می شود، برحسب فلان مقدار ساعت، روز و غیره.

با این وجود کار فقط تا آن جا به حساب می آید که زمان به کار رفته در تولید ارزش مصرف؛ اجتماعاً لازم باشد. این شرط خود دارای جنبه های مختلفی است. نیروی کار باید تحت شرایط عادی عمل کند. مثلاً اگر وسیله ی کاری که اجتماعاً در مورد ریسندگی رواج دارد ماشین نخ ریزی باشد آن گاه نباید چرخ ریسندگی به دست کارگر داده شود یا نباید به جای پنبه ای که معمولاً مرغوب است بنجلی در اختیار وی بگذارند که هر لحظه پاره شود. در این هر دو مورد کارگر بیش از زمانی که اجتماعاً برای تولید یک فوند نخ لازم است وقت مصرف می کند و از این مدت اضافی نه ارزش و نه پول به وجود می آید. ولی عادی بودن عوامل مادی کار به کارگر مربوط نیست بلکه به سرمایه دار بستگی دارد. شرط دیگر عبارت از عادی بودن خود نیروی کار است. نیروی کار باید در رشته ی مشخصی که مورد استفاده قرار می گیرد دارای آن درجه ی متوسط از مهارت، آمادگی و سرعت باشد که در آن رشته متداول است. ولی سرمایه دار ما در بازار کار آن چنان نیروی کاری خریداری می کند که دارای مرغوبیت عادی باشد. و نیز این نیرو باید در حد متوسط عادی کوشش با درجه شدتی که اجتماعاً متداول است بروز نماید. به همین سبب است که سرمایه دار با نگرانی تمام مراقب است که مبادا لحظه ای بدون کار تلف شود. وی نیروی کار را

برای مدت زمان معینی خریداری کرده است و علاقه دارد که به مال خود برسد و نمی خواهد که او را بدزدند. و بالاخره شرط دیگر- شرطی که برای اجراء آن همین جناب آقا قانون مجازات مخصوص به خود دارد- این ست که موادمخام و وسائل کار بیهوده مصرف نشود زیرا مصالح یا وسائل کار نفله شده نماینده ی مقدار کار زائد تجسم یافته هستند و لذا به حساب نمی آیند و در محصول ارزش آفرینی وارد نمی شوند.<sup>۱۷</sup>

<sup>۱۷</sup> - این یکی از آن اوضاع و احوالی است که موجب گران تمام شدن تولید مبتنی بر بردگی می گردد. در جریان این تولید بنا به اصطلاح جالب قدما تفاوت کارگر با حیوان و افزار بی جان در این ست که کارگر افزار صدادر *Instrumentum vocale*، حیوان افزار نیمه صدادر *Instrumentum semivocale* و کار افزار بی جان، افزار صامت یا گنگ *Instrumentum mutum* است. ولی بنده به حیوان و کار افزار می فهماند که وی نه تنها برابر با آن ها نیست بلکه انسان است. بنده، در حالی که با حرص تمام *con amore* نسبت به حیوانات بدرقتاری می کند و کار افزار را خراب می نماید، احساس تفاوت خویش را با آن ها به وجود می آورد. به همین سبب است که در این شیوه ی تولید مسئله ی استعمال خشن ترین و سنگین ترین وسائل کار به مثابه ی یک اصل اقتصادی پذیرفته شده است تا خشونت و سنگینی این وسائل خراب کردن آن ها را دشوار سازد. از این رو تا قبل از بروز جنگ داخلی دولت های برده داری که در سواحل خلیج مکزیک قرار داشتند گاوآهن هائی از ساخت چین قدیم به کار می بردند که زمین را مانند خوک و موش صحرائی، بدون این که زمین را بشکافند یا آن را زیرورو کنند؛ شخم می کردند. (به کتاب *J. E. Cairnes* تحت عنوان "*The Slave Power*" لندن ۱۸۶۲، صفحه ۴۶ و بعد مراجعه کنید). هم چنین *Olmsted* در کتابی که تحت عنوان "*Sea Board Slave States*" نگاشته در صفحه ی ۴۶ و بعد چنین نقل می کند: "به من در این جا افزارهائی نشان دادند که در کشور ما هیچ عاقلی حاضر نیست آن ها را به دست کارگر خود بدهد... زیرا سنگینی و خشمونت این آلات چنان ست که لااقل کار را ده درصد بیش از افزازهائی که ما به کار می بریم دشوار می سازد. با این وجود به من اطمینان دادند که نظر به بی علاقه ی شیوه ی خشونت آمیزی که بردگان این افزار را به کار می برند اگر ادوات سبک تر و ظریف تری به آن ها داده شود نمی توان به نتایج رضایت بخشی امیدوار بود. افزازهائی که ما به کارگران خود می دهیم در گندم زارهای ویرجینیا یک روز هم دوام نخواهند کرد با این که زمین در آن جا نرم تر و کم سنگین تر از زمین های ماست. هم چنین هنگامی که من سوال می کنم چرا در کلیه ی مزارع به جای اسب از استر استفاده می کنند نخستین دلیلی که اقامه می شود و عقیده دارند که دلیل قاطعی است این است که اسب ها نمی توانند بدرقتاری هائی را که سیاهان نسبت به آن ها روا می دارند تحمل کنند. اسب ها همواره به وسیله ی اینان چنان مضروب می شوند که به زودی لنگ و ناقص می گردند. در صورتی که قاطرها این ضربات را تحمل می کنند بدون این که جسماً عیب دار شوند و حتی اگر یکی دو بار هم علف به آن ها نرسد زیاد ناراحت نمی شوند. آن ها سرما نمی خورند و نیز اگر تیمار نشوند و یا آن ها را به کار طاقت فرسا وادارند بیمار نمی شوند. برای دیدن

می بینیم که تفاوت بین کار، از این جهت که ارزش مصرف است و همان کار از لحاظ این که آفریننده ی ارزش است، تفاوتی که ما سابقاً از تحلیل کالا استنتاج نمودیم، اکنون مانند اختلاف در دو جهت متفاوت پروسه ی تولید نمودار می شود. روند تولید، به مثابه ی وحدت پروسه ی کار و پروسه ی ارزش آفرینی، عبارت از روند تولید کالا است، روند مزبور، به مثابه ی وحدت پروسه ی کار و پروسه ی ارزش افزائی، عبارت است از روند تولید سرمایه داری، یعنی شکل سرمایه داری تولید کالائی.

بعداً خواهیم دید که در مورد پروسه ی ارزش افزائی این امر کاملاً بی تفاوت است که کار مورد تملک سرمایه دار عبارت از کار ساده ی اجتماعاً متوسطی باشد یا کار بغرنجی باشد که دارای وزن مخصوص عالی تری است. کاری که به مثابه ی کار عالی تر و بغرنج تر در برابر کار متوسط اجتماعی قرار می گیرد عبارت از بروز نیروی کاری است که در درون آن مخارج تدارکی بیشتری وارد شده و تولید آن نیرو زمان کار بیشتری را ایجاد کرده است و بنابر این بیش از نیروی کار ساده ارزش دارد. وقتی ارزش این نیرو بالاتر است مسلماً بروز آن نیز مستلزم کار بالاتری است و بالنتیجه در همان فاصله ی زمانی در ارزش های بالنسبه عالی تری تجسم می یابد. ولی درجه ی تفاوت بین کار ریسندگی و جواهرسازی هر چه باشد، آن بخش از کاری که طی آن کارگر جواهرساز ارزش نیروی کار خود را جبران می کند به هیچ وجه از لحاظ کیفی با بخش دیگر کار وی که اضافه ارزش تولید می کند متفاوت نیست. باز مانند پیش اضافه ارزش از مازاد کمی کار بیرون می آید که خود از مدت امتداد

یافته‌ی همان پروسه‌ی کار ناشی گردیده است، منتها در یک مورد از پروسه‌ی تولید نخ و در مورد دیگر از پروسه‌ی جواهرسازی خارج می‌گردد.<sup>۱۸</sup>

از سوی دیگر در مورد پروسه‌ی ارزش‌آفرینی همواره باید کار عالی‌تر به کار متوسط اجتماعی تجزیه شود مثلاً یک روز کار عالی‌تر در برابر X روز کار ساده.<sup>۱۹</sup>

<sup>۱۸</sup> تفاوت بین کار عالی‌تر و کار ساده skilled and unskilled labour (کار آموزش یافته و کار بدون آموزش) در قسمتی فقط مبتنی بر تصورات است یا لاقلاً بنا بر تفاوت‌هایی است که مدت هاست واقعیت خود را از دست داده اند و تنها بر سیل عادت به جا مانده اند. قسمتی نیز متکی به وضع وخیم قشرهایی از طبقه کارگر است که کمتر از دیگران امکان یافته اند ارزش نیروی کار خویش را باز ستانند. حوادث تصادفی نیز چنان نقش بزرگی بازی می‌کنند که کارهای از یک نوع جای خود را تغییر می‌دهند. مثلاً آن جانی که ساختمان جسمانی طبقه‌ی کارگر ضعیف شد "یا نسبتاً تحلیل رفته، یعنی در کلیه‌ی کشورهای که تولید سرمایه‌داری تکامل یافته است، به طور کلی کارهای شاق که کوشش بیشتر عضلانی لازم دارند به صورت کار عالی‌تر در می‌آیند در حالی که کارهای ظریف‌تر به درجه‌ی کار ساده پایین می‌افتند. به طور مثال در انگلستان کار یک بنا (bricklayer) درجه‌ای به مراتب بالاتر از کار کسی دارد که به گلدوزی می‌پردازد. از طرف دیگر کار یک نفر پنبه چین (fustian cutter) که هم کوشش بدنی بسیار می‌برد و هم کار ناسالمی است کار ساده محسوب می‌گردد. از این گذشته نباید تصور کرد که کار عالی ادعائی مقام مهمی را در مجموع کار ملی احراز می‌کند. بنابر محاسبات Laing در انگلستان (به انضمام ایالت گال) زندگی یازده میلیون و سی صد هزار نفر مبتنی بر کار ساده است. اگر یک میلیون نفر اشراف و یک میلیون دیگر فقیر، ولگرد، جانی، فواحش و غیره را منها کنیم، از مجموع ۱۸ میلیون نفری که در زمان نوشتن این کتاب جمعیت انگلستان را تشکیل می‌داد، ۴ میلیون و ۶۵۱ هزار نفر برای طبقات متوسط باقی می‌ماند که صاحبان عواید کوچک، کارمندان، نویسندگان، آموزگاران و غیره نیز در عداد آن‌ها شمرده شده اند. برای این که این ۴ میلیون و ۳/۳ را به دست آورد، وی علاوه بر بانک داران و غیره، "کارگران کارخانه!" را نیز که بهتر از دیگران مزد می‌گیرند در زمره‌ی بخش زحمت‌کش طبقه‌ی متوسط حساب نموده است و نیز بناها در عداد کارگران مرفه به شمار آمده اند. سپس برای وی یازده میلیون نفر مذکور باقی مانده است.

(S. Laing)\*: „National Distress etc.“ London, ۱۸۴۴, P. ۵۱

"طبقه بزرگی که به غیر از کار عادی چیز دیگری برای تهیه‌ی وسایل زندگی خود ندارد توده‌ی عظیم مردم را تشکیل می‌دهد."

(James Mill, in art. „Colony“ „Supplement to the Encyclopaedia Britannica“ ۱۸۳۱, P. ۸.)

(\*): Samuel Laing (۱۷۸۰-۱۸۶۸) - نویسنده و سیاح انگلیسی مصنف کتب چندی

در باره‌ی وضع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشورهای اروپائی.

<sup>۱۹</sup> "هنگامی که کار به معنای اندازه‌گیر ارزش مورد نظر قرار می‌گیرد مقصود از آن ضرورتاً کار از نوع معینی است... که رابطه‌ی آن با انواع دیگر کار به آسانی مشخص می‌گردد."

بدین طریق از انجام یک عمل زائد اجتناب شده است و تحلیل مطالب در نتیجه ی این فرض که کارگر مورد استفاده ی سرمایه، کار ساده ی متوسط اجتماعی اجرا می کند، آسان گردیده است.

**ترجمه ایرج اسکندری سال ۱۳۵۲**

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N 3XX, UK

ایمیل: [yasharazarri@yahoo.com](mailto:yasharazarri@yahoo.com)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۵